

پیش‌تر در تاریخ ادبیات خواندیم که گلستان سعدی از نمونه‌های والای نثر مسجّع است. سعدی (۶۹۱ - ۶۰۶) سخنور نامدار قرن هفتم این کتاب را در سال ۶۵۶ هـ. ق به‌رشته‌ی تحریر کشید. گلستان مشتمل بر حکایات آموزنده و اشعار نغز در موضوعات مختلف است و هشت باب دارد. بخشی از مقدمه‌ی گلستان را به‌عنوان نمونه‌ی برجسته‌ی نثر مسجّع و فنی با هم می‌خوانیم.

چگونگی تصنیف گلستان

یک شب، تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمرِ تلف کرده، تأسف می‌خوردم و سنگ سراجة* دل به الماس* آب دیده^۱، می‌سفتم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم:

| | |
|---|--|
| هر دم از عمر می‌رود تفسی | چون نگه می‌کنم، نماند بسی |
| ای که پنجاه رفت و در خوابی | مگر این پنج روز دریابی ^۲ |
| خجل آن کس که رفت و کار ناخت | کوس رحلت ^۳ زدند و بار ناخت |
| خواب نوشین بامداد رحیل ^۴ | باز دارد پیاده را ز سبیل ^۵ |
| هر که آمد، عمارتی نو ساخت | رفت و منزل به دیگری پرداخت |
| وان دگر پخت هم‌چنان هوسی ^۶ | وین عارت به سر نبرد کسی |
| یار ناپایدار دوست مدار | دوستی را نشاید این غدار ^۷ |
| نیک و بد، چون همی باید مرد | خنب ^۸ آن کس که گومی نیکی برد... |
| عمر برف است و آفتاب تموز ^۹ | اندکی ماند و خواجه غره ^{۱۰} هنوز ^۲ |
| ای تهی دست رفته در بازار | ترست پُر نیاموری دستار ^۳ |
| هر که مزروع ^۴ خود بخورد به خوید ^۵ | وقت خرش خوشه باید چید ^۶ |

بعد از تأمل* این معنی، مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزلت* نشیمن و دامن از

صحبت فراهم چینم^۵ و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم:

زبان بریده به کنجی نشسته صُم کُلم^۵ به از کسی که نباشد زبانش اندر کُلم^۶



تا یکی از دوستان که در کجاوه* انیس* من بودی و در حجره جلیس*، به رسم قدیم از در درآمد. چندان که نشاطِ ملاعبت* کرد و بساطِ مداعبت* گسترده، جوابش نگفتم^۷ و سر از زانوی تعبده* برنگرفتم. رنجیده نگه کرد و گفت:

کنونت که امکان گفتار هست بکومی ای برادر، به لطف و خوشی
 که فردا چو پیک اجل در رسد به حکم ضرورت زبان درکشی^۸

کسی از متعلقانِ *مَنْشِ بِرَحْسَبِ واقعہ مطلع گردانید کہ: «فلان عزم کرده است و نیت جزم*، کہ بقیتِ عمر معتکف* نشیند و خاموشی گزیند. تو نیز اگر توانی، سرِ خویش گیر! و راهِ مجانبت* پیش.» گفتا: «به عزتِ عظیم و صحبتِ قدیم کہ دم بر نیارم و قدم بر ندارم، مگر آن گہ کہ سخن گفته شود بہ عادتِ مألوف* و طریقِ معروف کہ آزدنِ دوستانِ جہل است و کفارتِ* یمین* سهل و خلافِ راهِ صواب است و نقضِ* رای اولوالالباب*: ذوالفقارِ* علی در نیام* و زبانِ سعدی در کام!»:

زبان در دمان ای خردمند، چیست؟
 کلید در کنج صاحب هنر
 چو در بسته باشد، چه داند کسی
 کہ جوهر فروش است یا پیلہ ور؟

* * *

اگر چه پیش خردمند، خامشی ادب است
 بہ وقتِ مصلحت آن بہ کہ در سخن کوشی
 دو چیز طیرہ عقل است: دم فرو بستن
 بہ وقتِ گفتن و کفتن بہ وقتِ خاموشی
 فی الجملہ*، زبان از مکالمہ او در کشیدن قوتِ نداشتن و روی از محادثہ* او گردانیدن
 مرقتِ ندانستن کہ: یاز موافق بود و ارادت، صادق:

چو جنک آوری، با کسی بر ستیز
 کہ از وی گزیرت* بود یا گزیر
 بہ حکم ضرورت سخن گفتیم و تفرج کنان بیرون رفتیم؛ در فصلِ ربیعی کہ صولتِ* برد*
 آرمیدہ بود و اوانِ* دولتِ و رد* رسیدہ:

اول اردی بہشت ماهِ جلالی*
 بلبل گویندہ بر منابر* قُضبان*
 بر گل سرخ از خم اوقادہ لآلی*
 ہم چو عرق بر عذارِ* شاحدِ غُضبان*
 شب را بہ بوستانِ یکی از دوستانِ اتفاقِ مہبت* افتاد. موضعی خوش و خرم و درختان
 درہم؛ گفتی کہ خردہ مینا* بر خاکش ریختہ و عقید* تریا از تاکش* در آویختہ:

رَوْضَةُ مَاءٍ نَرْمًا سَلَالٌ*
 دَوْحَةٌ سَجَّ طَيْرًا مَوْزُونٌ*
 آن پر از لالہ های رنگارنگ
 وین پر از میوہ های کوناگون
 باد در سایہ درخشش
 گسترانیدہ فرش بو قلمون* ۵۹

بامدادان که خاطر باز آمدن بر رای نشستن غالب آمد، دیدمش دامنی گل و ریحان* و سنبل و ضیمران* فراهم آورده و آهنگ رجوع کرده. گفتم: گل بستان را - چنان که دانی - بقای و عهد گلستان را وفایی نباشد و حکیمان گفته اند: «هرچه نباید، دل بستگی را نشاید.» گفتا: «طریق چیست؟» گفتم: «برای نُزْهت* ناظران و فُسُحت* حاضران، کتاب گلستانی توانم تصنیف کردن* که بادِ خزان را بر ورق او دست تطاول* نباشد و گردش زمان، عیشِ ربیع آن را به طیش* خریف* مبدل نکند»:

بِه چه کار آیت ز گلِ طَبقی؟ از گلستان من بر ورقی
گل، همین پنج روز و شش باشد وین گلستان، همیشه خوش باشد

حالی که من این حکایت بگفتم، دامن گل بریخت و در دامنم آویخت که: «الکَرِیمُ إِذَا وَعَدَ وَفَى.»^{۱۲} فصلی در همان روز اتفاق بیاض* افتاد^{۱۳} در حُسن معاشرت و آدابِ محاورت، در لباسی که متکلمان را به کار آید و مترسلان* را بلاغت بیفزاید. فی الجمله از گلِ بستان هنوز بقیتی مانده بود که کتاب گلستان تمام شد... .

گلستان سعدی

به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی



توضیحات

- ۱- اشک چشم که در شَقَافِیت و درخشندگی و برندگی و تأثیر مانند الماس است.
- ۲- روزهای کوتاه عمر مانند برف است در برابر آفتاب تابستان که عمر آن زود سپری می‌شود. اندکی از عمر باقی مانده در حالی که صاحب آن همچنان غافل و مغرور است. «و» در مصراع اول، در معنای «مقابل و برابر» است.
- ۳- ای کسی که با دست خالی به بازار رفته‌ای، یقین دارم که با دستان خالی نیز باز خواهی گشت. ترسم: یقین دارم.
- ۴- کسی که محصول خود را پیش فروش کند، هنگام برداشت نیازمند دیگران می‌شود.
- ۵- گوشه نشینی اختیار کنم.
- ۶- آن که خاموش و کر و گنگ در گوشه‌ای نشسته است، از کسی که مهار زبان خویش را در اختیار ندارد، بهتر است.
- ۷- هر قدر زمینه شوخی و خنده را فراهم کرد، به او پاسخی ندادم.
- ۸- زبان در کشیدن یعنی خاموش شدن.

۹- سرخویش گرفتن یعنی دنبال کار خود رفتن.

۱۰- درست نیست که شمشیر علی (ع) در غلاف بماند (در پیکار با دشمنان از آن استفاده نشود) و سعدی نیز سکوت اختیار کند (سخنان زیبا و مفید نگوید).

۱۱- بوستانی که آب جویبارش خوش گوار و درختستانی که آوای پرندگانش خوش و آهنگین بود.

۱۲- جوانمرد وقتی وعده دهد، وفا کند.

۱۳- در همان روز، پاک نویس کردن یک فصل از گلستان میسر شد.



خودآزمایی

۱- مقصود از عبارت‌های زیر چیست؟

□ «سنگ سراجۀ دل به الماس آب دیده می‌سُفتم.»

□ «خاطرِ بازآمدن بر رایِ نشستن غالب آمد.»

۲- سه نمونه از سجع‌های زیبای متن را بیان کنید.

۳- سعدی برای گلستان چه فوایدی برشمرده است؟

۴- دو مورد از ضرب‌المثل‌ها یا تمثیل‌هایی را که در متن درس به کار رفته است، پیدا کنید و بنویسید.

۵- سه نمونه از عبارت‌های درس را که نشان‌دهنده سبک خاص سعدی است، بیان کنید.